

يك نيستان ناله

آنچه من داز، بزم شوق آورده ام دانی که چیست ؟
 يك چمن گل ، يك نيستان ناله ، يك خمخانه می !
 اقبال لاهوری

هیچکس بی دامن تر...

از فرودگاه بمبئی تا قسمت های آباد و اعیان نشین شهر فاصله درازی است. بانخستین نگاهی که از پنجره تاکسی به اطراف جاده می اندازم غرق حیرت می شوم. کلبه ها و زاغه های دود زده و درهم شکسته فراوانی جاده فرودگاه را به تنگی در آغوش گرفته اند ، تصویر جاننداری است از لاشه مار مرده ای در محاصره انبوه مگس ها و پشه ها و مورچه ها .

فاصله زاغه ها تا لبه اسفالت جاده کمتر از ده متر است و نیمی ازین فاصله را انبوه کودکان و نوجوانان ثولیده موی پابرهنه زنده پوش بیکاره پوشانده است . در مدخل اغلب کلبه ها گروهی به ردیف چمباتمه زده اند و دو دست را ستون سر کرده اند ، و کنار دستشان چیز گرد لوله دار فلزی به چشم می خورد . راننده بر کنجکای من رحمت می آورد و از سرعت ماشین می کاهد . حسن شامه مددکار باصره می شود و راز صاف دراز سر پا نشستگان برملا می گردد . اینان در آستانه کلبه خویش و در مرآی رهگذران مشغول تخلیه بامدادیند.

این منظره دو سه کیلو متر ادامه دارد . و تماشای آن برای ما - که « پرده ای بر سر صدعیب نهان می پوشیم، و جاده فرودگاهمان را تا هتل هیلتون توسعه می دهیم و گلکاری می کنیم و در عوض مرکز شهرمان را سوداگران زمین با قطعات بایر بی حصار به زباله دانی مبدل کرده اند - به هر حال تأمل انگیز است .

دولت هند ظاهراً در بند پرده پوشی نیست . با همه سنت پرستی ها به این سنت شرقی «حفظ ظاهر» بی اعتناست . حتی بگمانم تعدد گونه ای نیز دارد که مظاهر فقر و پلیدی را به چشم جهانیان بکشد. اگر جز این بود با ایجاد يك حصار کم خرج و بی زحمتی از درختان و گلهای فراوان گرمسیری مناظر زنده اطراف جاده را از چشم مسافران خارجی پوشیده می داشت .

این پرهیز از پوشیده کاری را در شؤون دیگر زندگی هم به سادگی و صراحت می توان دید . در همین بندر بمبئی خیابان بلوار مانند زیبایی است که چشم و چراغ شهر است و گردشگاه طبقات مرفه و مسافرانی که به قصد سیاحت و استراحت به هند آمده اند . درحاشیه همین خیابان هتل های معروف و مجلل کنتی ناتال ، آمیاسادور ، ناتراج و غیره سر به فلک کشیده اند و بر درگاه همین هتل ها و درحاشیه همین خیابان ، در لحظاتی که محو جلوه های دلبرانه امواج اقیانوسید، جابجا به مناظر نشاء برچندش آوری بر می خورید، در تجسم این

واقعیست که « گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند ». جسد نیمه جان و پرجراحت جذامیانی که بر خاک افتاده اند و با زخم های چرکین میزبان بی دریغ امواج مگس هایند و با چراغ نیم مرده نگاهشان تقاضاگر « پیسه » ای از رهگذران .

نمونه دیگری از « بر آفتاب افکندن » های هندی بگویم و بگذریم . دهلی پای تخت هندوستان مرکب از دو قسمت و به عبارت دقیق تر دو شهر است : دهلی نو و دهلی کهنه . دهلی نو را در جنگل وسیع سرسبزی بنا کرده اند با ضوابط دقیقی در ایجاد ساختمان ها و سختگیری های بیجائی در تقسیم زمین ها . شهر گسترده زیبایی است با فضای سبز و پارک های بسیار و ساختمان های با شکوه . اما در همین شهر ، بر مهتابی هتل سر به فلک زده اینتر - کنتی ناتال و در چمن های زیبای هتل « لودی » بوی گندی به مشام می رسد . وقتی که از مستخدمان هتل علت را جویا شوید با انگشت اشاره به رودخانه سیاه رنگی می کنند که در جوار هتل جاری است . اگر چون من وقت تلف کردنی و پای بیهوده پوئی داشته باشید و به ساحل رودخانه نزدیک شوید ، معما حل می شود و بی می برید که این نهر سیال سیاه رنگ متعفن ، چیزی جز فاضلاب شهر نیست . فاضلابی که از میان شهر می گذرد و خوی متعفن از پرده پوشی هندی در بند پوشاندن آن هم نیست .

حرکت وضعی و انتقالی

بیمبی بندر تجارتی و شهر صنعتی معروف هند است . همچون هفت جوشی است از هفتاد و دو ملت . جلوه هائی از زندگی هندی در خود دارد ، اما معرف صادق زندگی هندی نیست . سودائیان عالم سوداگری از هر گوشه جهان درین زنبیل پر تنوع آداب و رسوم و زبان ها و ادیان و قبایل سرازیر شده اند ، و در مراکز انبوه شهر چنان درهم می لولند که بی اختیار تصویر چهل ساله فراموش کشته ای را در ذهن زنده می کنند : تصویر حوض مسجد جامع سیرجان را با مایع سبز رنگ و خاکشیرهای سیاه و قرمز رنگش .

اما این درهم لولیدن ها و به اصطلاح تهرانی ها « وول زدن » ها را اگر بدقت از طبقه دوم ساختمانی مشرف بر میدان شهر تماشا کنید ، می بینید که نود در صد این مردم در همین میدان دور خود می چرخند ، هر فردی درین میدان دو حرکت دارد ، حرکتی وضعی به گرد خویش و حرکتی انتقالی به دور میدان . همه می گردند ، در دایره ای نامنظم می گردند و به ندرت از دایره این گردگران بی هدف ، ماشینی ، درشکه ای ، گاری ای ، گاو ، دوچرخه سواری ، قوه جاذبه را درهم می شکنند و با معجز گریز از مرکز به خیابانی سرازیر می شود .

تابلوهای مغازه های بیمبی تشابه معکوسی دارد با مغازه های تهرانی . در آنجا لغات انگلیسی را به خط فارسی می نویسند و چیزی ازین قبیل می شود که « دی ایمریال لیبراری » و در این جا کلمات فارسی را به خط لاتین می بینیم و چون بسیار دیده ایم متوجه قبح کارمان نیستیم .



در انتخاب و تلفظ کلمات هم شباهت گونه ای کارمان به هم دارد . ما بجای لغات و تعبیرات معمول و متداول فارسی از معادل فرنگی آنها استفاده می کنیم ، و این فرنگی بازی را ستار العیوب بی مایگی های خویش می سازیم . جوانان هندی نیز کلمات فارسی رایج در زبان اردو را به لهجه انگلیسی تلفظ می کنند و برای مخاطب فارسی زبان مبلغی مجاهده لازم است تا بفهمد منظور از « فاکیر» همان « فقیر» است ، و به قول آخوندها : قس علی هذا .

بلای پنی سیلین

مسافری که ایالات مرکزی هند را از دریچه هوا پیمای می نکرد ، سرزمینی سبز و خرم زیر پای خویش مشاهده می کند . همه کشتزار و سبزه و جنگل ، با نقش مار پیچ رودخانه های فراوان و برکت خیز . دیدن این سبزی و شادابی ، این سؤال را در ذهن برمی انگیزد که در سرزمینی بدین وسعت و حاصل خیزی ، فقر و قحطی چه می کند ؟ پاسخ این سؤال را در وهله اول باید در رقم وحشت انگیز ۵۶۰ میلیون جستجو کرد ، تعداد ساکنان فعلی هندوستان .

هنوز در جمع تحصیل کرده ها و دنیا دیدگان هندی کم نیستند مردانی که همه هنر مردانگی خود را در تولید مثل خلاصه کرده اند و بی هیچ ناراحتی و وا همه ای از داشتن ده فرزند و دوازده فرزند دم می زنند ، و شمار بی اعتبار «هر آنکس که دندان دهد نان دهد» را پیشنهاد خاطر کرده اند و با توکل به خدای روزی رسان و ایمان بدین که دهان باز بی روزی نمی ماند ، به تولید گوینده لاله الا الله و پرستشگر بودا و کریشنا مشغولند .

برای کسی که با روابط چند صد ساله ایران و هند آشناست و خواننده و شنیده است که دیار برکت خیز هندوستان روزگاری پناهگاه هنرمندان و تنعم طلبان و مهاجران ایرانی بوده است ، و هر سال جمع کثیری از صفحات یزد و کرمان و شیراز به ولایات هند مهاجرت می کردند و از برکت وفور نعمت و عیش آزاد آن سرزمین به آلف و الوف می رسیدند ، این سؤال معما وار مطرح می شود که پس آن همه ناز و نعمت و فراوانی و راحت کجا رفت و چرا رفت ؟

به گمانم یکی از عوامل اساسی فقر امروزی هندوستان پیشرفت های طبیی و بهداشتی در جامعه بشری است . و بنا بر این بلائی که امروز گریبان گیر دولت و مردم هند است ، و بال گناهی مستقیماً بر دوش مرحوم پاستور و شاگردان گرانقدر مکتب آن بزرگوار سنگینی می کند .

تعجب می کنید ؟ اجازه بدهید گشوده تر صحبت کنم :

طبیعت را اگر بحال خود بگذاریم ، خود منبع عدالت و توازن است . در دیاری چون هندوستان که هوای گرم و مرطوبش زمین را حاصل خیز و مردم را آسان گیر و تنبل می کند و بر اثر کم کاری و عیش مهنا و ریشه های قوی سنت های مذهبی ، آدمیزادگان بیشتر به تکثیر نسل رغبت می نمایند . طبیعت تعامل پسند توازن جوی ، با ایجاد وبائی ، ابداع آبله ای ،

نزول سیلی ، ایجاد زلزله ای مازاد جمعیت را تصفیه می کند ، تا به حکم قانون بقای انساب ،
زیادی ها بروند و بازماندگان به راحت زندگی کنند .

اگر پنی سیلین و آنتی بیوتیک به جنگ طبیعت نیامده بودند حد اقل در هندوستان وضع
مردم جز این بود که امروز هست . اما این مسیحا معجزان قرن بیستم ، برای هند جزو پال
و نکبت ارمنان نبرده اند . در خانواده های هندی پیش ازین رسم بود که مادر هر سال آبستن
شود و بچه ای بزاید تا شاید از ده بیست بچه هر خانواده دو سه تائی از جنگ آفات ارضی
و سماوی معاف مانند و اجاق خانواده کور نشود . این سنت دانسته و نادانسته هنوز برقرار
است ، غافل ازین نکته وحشت انگیز که امروز به مدد پنی سیلین ، تقریباً همه نوزادان زنده
می مانند ، و اگر این روش ادامه یابد عنقریب است که به قول فردوسی « ز پیر و جوان
خاک بسپاردی » .

سمفونی عجایب

ما شرقی ها در برخورد با تمدن فرنگی ، خلف صدق جناب جلالتمآب شتر مرغ شده ایم
هنگام بارگیری مرغیم و موقع پرواز شتر . فرنگی همزمان استفاده از ماشین ، همه زندگی
خود را نیز با ماشین تطبیق می دهد . وقتی که گازآسان سوز بی دود و بو در لوله های شهری
جریان می یابد ، مردم زندگی خود را و وسایل حراوت زای خانه خویش را یکسره با آن
منطبق می کنند . نه این که در خانه ای اطاق نهار خوری و مهمانخانه را با حرارت مرکزی
گرم کنند و دیگر غذا را روی تپاله گاو بگذارند تا پیزد .

وقتی که کارخانه های ماشین سازی شروع به تولید اتوموبیل و مردم شروع به خرید
آن می کنند ، يك باره قیافه شهر عوض می شود ، کوچه های تنگ و سنگفرش به خیابان های
وسیع اسفالتی مبدل می شود و گاری گاوی و درشکه اسبی را از خیابان ها جمع می کنند .
و دیگر مشکلی از قبیل رم کردن اسب درشکه یا کند رفتن گاو گاری کش مطرح نیست که
بلای جان رانندگان شود .

اما برخلاف آنان ما شرقی ها هم خدا را می خواهیم وهم خرما را . کارخانه های مونتاژ
ماشین - بیخشد ماشین سازی مان - به کار می افتند . روزی دویست سیصد ماشین بر رقم چند
صد هزاری ماشین های شهرمان می افزایم ، اما اعتنائی به توسعه جاده ها و خیابان ها که
نداریم ، هیچ ، خیابان ها و جاده های تازه ای هم که احداث می کنیم در تنگی و دشوار گذری
مناسب زندگی صد سال پیش است .

تجلی بارز تر این خصیصه شرقی را - اگرچه ما ایرانیها با آن غریبه نیستیم - به
سراحت در خیابان های بمبئی می توان مشاهده کرد . مظهر مجسمی از صحرای محشر .
به فهرست موجزی از وسایط نقلیه موجود در خیابان توجه فرمائید : گاری اسبی ، گاری
کوه پیکر شتری ، گاری آدمی - یعنی گاری ای که بجای اسب آدم را بدان بسته اند ،
درشکه اسبی ، درشکه سه چرخه ای - یا به قول خودشان ریکشا - زنبیل ها یا محموله های
که دو نفر یا چهار نفر به دوش می گیرند و تن کلفتی را بر آن می نشاندند و حمل می کنند -

اتوبوس‌های دو طبقه ای که بیش از صد نفر تویش چپانده اند و چند نفری هم برای خالی نبودن عریضه از رکاب و پنجره هایش آویخته اند ، تگ و توکی تا کسی که صدای بوق یکنواختشان شیپور لاینقطع سمفونی هیاهوست ، و چند تائی گاو که با وقاری عالی جنابانه و آدامشی فیلسوفانه این ور و آن ور پرسه می‌زنند و نه کسی را با آنان سروکاری است نه آنان را با کسی .

مسلمانان هند

پیش از سفر هند ، دوشویه فکری به نظرم مبتذل و بی‌اساس می‌نمود . یکی عقاید نیچه و مسأله ای به اسم انسان برتر و ابرمرد ، که فعلاً بدان نمی‌پردازم . دیگری جمله معروف و البته ملحدانه ، آن غوغاگر طلیعه قرن بیستم ، که عقیده به ماوراء الطبیعه را تریاک بشریت خوانده بود . (از پیچیده گوئی ناگزیر شرمنده ام) .

سخن او را نمی‌توانستم در بست قبول کنم و گرچه با جلوه هائی از فعالیت « تریاک فروشان » مسیحی و مسلمان در قرون وسطی و قرن های سوم و چهارم اسلامی آشنا بودم . اما سیاحتی و تأملی در زندگی جوامع امروزی هند پایه های آن تردید و انکار را تکانی داده است و خدا به خیر راضی باشد !

مسلمانان هند تا آنجا که من دیدم بسختی اسیر تعصبات دست و پاگیرند . ظاهراً چون جمعیت ناقابل هفتاد میلیونی آنان در انبوه ۵۶۰ میلیونی هند اقلیتی محسوب می‌شده است ، به حکم رسم معمول روزگار در پای بندی به فروع و مضافات شریعت تعصب نشان داده اند و خود نیز شاخ و برگهایی بدان مزید کرده اند تا بدین غایت رسیده است .

دختر مسلمان هندی به دانشگاه می‌رود ، صرفاً به خاطر آنکه هنوز شوهری برایش پیدا نشده است . در دانشگاه درس می‌خواند و به مدارج عالی علمی می‌رسد و به خانه برمی‌گردد و در خانه می‌نشیند به انتظار شوهر . همین و بس . کار کردن در خارج از خانه دون شأن و خلاف سنت اوست گوئی وظیفه و سرنوشت زن در همین يك هنر خلاصه شده است که « نشیند و زایند شیران نرا » و آنهم البته چه شیرهای نری .

به بازدید یکی از دانشگاههای معروف هند رفته بودم . با خانمی تحصیل کرده و دکترا گرفته و استاد دانشگاه برخورد کردیم و به هم معرفی شدیم . بی‌خیال به قصد دست دادن و ادای احترام جلو رفتم ، شروع کرد به عقب عقب رفتن و دو کف بهم چسبانده اش را محاذی صورت گرفتیم .

درخانه یکی از اعظم رجال دانشگاهی به شام مجللی مهمانان کرده بودند . خواهرم با من بود و البته تنها زن حاضر در مجلس . اظهار اشتیاق به دیدن دختران دانشگاه دیده میزبان کرد . حرم سرا را پرداختند و ترتیب ملاقات را در آنجا دادند . با هنرمند برجسته دیگری آشنا شدیم . مرد مهربان به شامی مهمانان کرد و محبت ها نمود . چون جز با زبانهای هندی و اردو آشنائی نداشت ، از رفیق هندی که در سفر راهنما و مهماندار بنده بود و خود از اساتید فاضل دانشگاه دهلی است خواستم در مورد زندگی مسلمانان هند و رفتارشان

با دختران و زنان خویش چند سؤال مرا برای میزبان ترجمه کند و اشارتی به فعالیت‌های اجتماعی و درخشان زنان نامور صدر اسلام چون خدیجه و فاطمه و زینب و عایشه کردم .
رفیقم از ترجمه کردن مطالب من طفره رفت که اصلاً طرح این مباحث موردی ندارد.
والبتّه حق هم با او بود، که با دلیل و برهان منطقی به جنگ تعصبات غیرمنطقی نمی‌توان رفت.

مقبره « حاجی علی » ظاهراً زیارتگاه منحصر به فردمسلیمانان بمبئی است. این جناب حاجی علی به حکم شواهد و قرائن آدمیزاد بی ذوقی نبوده است، یا دست کم اقوام و مریدان خوش سلیقه‌ای داشته است . نقطه‌ای که برای مدفن خویش انتخاب کرده یا برایش انتخاب کرده‌اند در آن عهد و زمان جای خوش منظره و با صفائی بوده است . در نزدیکی ساحل بمبئی تپه سر از آب درآورده‌ای است که هنگام مد دریا تبدیل به جزیره‌ای می‌شود و در ساعات جزر به شبه جزیره‌ای. هنوز هم نقطه باصفای زیبایی است منتها به یک شرط: به شرط آنکه تکاش دهند در دوزخ .

بر مزار این مرد مسلمانان صافی اعتقاد هند که ظاهراً به درد تحمل ناپذیر « بی - زیارتگاهی » و « بی امامزادگی » مبتلا بوده‌اند ، گنبد و بارگاهی ساخته‌اند و صحن و سرائی ، و گرداگرد صحن حجره‌ها و رواقهایی . گذرگاه باریک اسکله مانند‌ی این زیارتگاه را به ساحل متصل می‌کند . طول این باریکه در حدود یک کیلومتر است و پهنایش در حدود چهار پنج متر . اما ازین رهگذر پنج متری به زحمت می‌توان گذشت. زیرا دو - طرف این جاده را انبوه گدایان خوابیده و نشسته و ایستاده اشغال کرده‌اند و درمیان این صفوف بهم فشرده دوجانبه، بیش از چند وجبی راه برای عبور زایران باقی نمانده است.

به گمانم اگر کسی در جستجوی تماشای مجموعه جالب و جامعی از گدایان روی زمین - از اعصار ماقبل تاریخ تا زمان حاضر - باشد ، عملی ترین راهش این است که شب جمعه‌ای به زیارت مزار حاجی علی رود و با یک تیر دوشان بزند . هم ثواب زیارتی نثار روح امواتش شده است و هم ازین کلکسیون جامع و بی نظیر دیدنی کرده و حظ بصری برده است .

گدایان در هر طرف این گذرگاه در سه ردیف و تنگ هم جا گرفته‌اند . ردیف نخستین اختصاص به جذامیان و بیماران خوابیده دارد ، ردیف دوم را گدایان نشسته تصرف کرده‌اند و آخرین ردیف در اشغال گدایان ایستاده است . و در هر صف چنان فشرده و چسبیده بهم جا گرفته‌اند که گویی هر وجب زمین دوطرف این باریکه راه سرقفلی سنگینی دارد ، سنگین تر از سرقفلی مغازه های پهلوی و شاه‌رضای خودمان .

بایک حساب سرانگشتی و عجولانه می‌توان حدس زد درین یک کیلومتر راه چند هزار گدا متمرکز شده‌اند .

دوروبر مسجد جامع دهلی ، ظاهراً مجلل ترین و بزرگترین مرکز اسلامی هند در ولایاتی که من دیدم ، چنان‌گند و کثافتی گدایان مسلمان برپا کرده‌اند که مایه آزار جان

هر مسلمانی است. غریبه‌ای که بدین سرای معجزات قدم می‌گذارد، به صورت تکه گوشتی درمی‌آید در مقابل لانه زنبوران.

با يك نگاه به چشم انداز اطراف مسجد جامع سوآلی که سالها به آزار خاطر مردم پرداخته بود به جویایی رسید: بیش از ده سال است که این سؤال برای من مطرح است و از بسیاری دوستان در حل آن کمک خواسته‌ام که: هند و پاکستان يك سرزمین بودند، با هم به استقلال رسیدند، چرا شیوه حکومت و راه به قدرت رسیدن درین دو کشور به کلی با هم مغایر و متفاوت افتاده است؟

کاخ‌ها و کاخ‌ها

تماشای کاخهای قلعه مانند و افسانه‌ای مهاراجه جیپور، با شکوه ظرافت آمیز و تکلفات سراسر تجمل که در ساختمان هر يك به کار رفته است، و مقایسه آن همه جلوه‌های خیره‌کننده و بنف‌انگیز تجمل و تنم، با کلبه‌های فقر آلود و محنت زده پیرامون آنها، سدی به طبع بلفضول می‌رساند در پاسخ این پرسش که «چگونه دولت استعماری انگلیس با کمک چند هزار سرباز انگلیسی بر مملکتی بدین وسعت و عظمت مسلط شد و میلیونها سرباز هندی وظیفه ملی خود را در دفاع از سرزمین خویش فراموش کردند و در هیچ نقطه‌ای مقاومت چشمگیری از خود ظاهر نکردند؟

امروزه دولت مرکزی هند ظاهراً به قدرت مهاراجه‌ها پایان داده است و در همین جیپور کاخ‌های متعدد مهاراجه را ضبط و به مهمانخانه و موزه و گردشگاه عمومی مبدل کرده است و قلعه و حکومت او را به کاخی منحصر کرده است بر فراز تپه‌ای مشرف بر شهر اما به قول راننده‌ای که با تاکسی خویش ما را در شهر گردش می‌داد آنچه دولت از مهاراجه‌ها گرفته است کاخ است و قلعه است و زمین است و به عبارت جامع اموال غیرمنقول آنان است، نه لیره‌ها و جواهرات و ذخایر گرانبهای قابل حمل و نقل ایشان. با يك صحنه سازی تخیلی می‌توان حق به جانب راننده داد که اموال منقول این غولهای تجمل و ثروت چند برابر املاک نامنقول است.

با اینهمه دولت هند در برداشتن همین قدم‌های به ظاهر مختصر معجزه کرده است. در دیاری که هنوز سنت‌های دست و پاگیر کهن به قدرت و استبداد حکومت می‌کنند، در سرزمینی که هنوز طبقه‌ای از مردمش خود را «نجس» می‌دانند و به سرسختی و تعصب از «انسان نبودن» خود دفاع می‌کنند، و سربوشت خود را در کثافت لولیدن و از «آدم‌ها» کناره گرفتن، و منحصرأ به کارهای پست پرداختن می‌دانند، در دیاری که سیر سرنوشت آدمیان را مستی جن گیر و رمال و مراثض تعیین می‌کنند، و نفوذ کلام فلان معرکه گیر معبد نشین هر منطق و استدلالی را بشدت در هم می‌کوبد، مهاراجه را از اوج کبر یائی فروتر کشیدن و کاخ و املاکش را تصرف کردن کار آسانی نیست. ناتمام